

۱۰ سگر ابقل می‌گرم می‌خواهیم

۱۱ این سرا را از این است این است

۸ سرنهایی برای بی‌ناهی

۱۲ رنگ بین و حال نرس

لباس متفاوت و خاصی دارد، شلوار و پیراهنش قهوه‌ای و جلیقه‌ها از کشمیری رنگی بر تن کرده است. طراحی و دوخت آنها کار خود است. ضرب می‌زند، موهایی چونکمی، پر و زیباراد.



۱۰ کارتن خوابی یعنی: تنهایی + تنهایی

اینجا بعد از پل کمیل است، محبوب مجاز غریبی، انتهای بن بست پرستو، بن بست که راه را برای زندگی بسیاری از کارتن خوابان باز کرده و امید را به چهره‌هایشان بازگردانده است.



گزارشی از پخش شبانه غذای کارتن خواب‌های تهران
خسته‌ام، مرا با خودتان ببرید



یادداشت ۱

در حاشیه گر ده‌های سالانه جمعیت طلوع بی نشان‌ها

خانه‌هایی از جنس کارتن

به نیت ساخت سرای مهر تهیه شده بود تا با فروش نمادین این خانه‌های کارتنی، زنان این سرزمین هم در خانهای پر از مهر و امید روزهایشان را بسپری کنند و این خانه‌های کارتنی وسیله‌ای باشد برای ساخت سرای مهر زنان. هزینه ساخت سرای مهر زنان، ۳ میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان برآورد شده است که یک میلیارد تومان آن قرار است توسط یکی از باورن جمعیت طلوع بی نشان‌ها پرداخت شود. در این همایش طلوع بی میلی معادل ۲۰۰ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان از سوی نیکوکاران و همراهان طلوع بی نشان‌ها تأمین شد. امید است که به‌پشتوجه همراهی همیشگی باورن باورند طلوع، سرزمینی پاک بسازیم که نیازهای ابتدایی زمستان برای هیچ انسانی، به‌از رویای دست نیافتنی تبدیل شود.



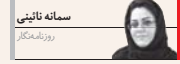
عصر سه شنبه ۲۴ تیرماه ۱۳۹۲، جمعیت طلوع بی نشان‌ها میزبان نیکوکارانی بود که از جنس‌های این سرزمین دور هم جمع شده بودند تا برای زیبای کردن خیابان‌های شهرمان و پاک شدن نام و نشان معضله بی نام کارتن خوابی هم باور هم پیمان شوند. در این مراسم که ما حضور بیش از ۱۴۰۰ نفر از باورن جمعیت طلوع بی نشان‌ها برگزار شد، خانه‌هایی از جنس کارتن‌های که روی تنهایی‌های سردان کارتن خواب بهبود یافته سرای امید (مرکز درمانی طلوع) بود، به عنوان نمادی از امنیت و پناه

یادداشت ۲

به احترام کارتن خوابان زن این شهر

سرنهایی برای بی‌ناهی

در همان ابتدای امر، معضله است اخلاقی وزن معنادی که به فرافروغ اعتیاد و آسیب‌های آن درگیر بسیاری دیگر از معضلات اجتماعی شده است نته‌ها تک معضل برای جامعه که حتی یک‌لنگ‌بزرگ اخلاقی است برای مردان و زنانی که حالا در سسند قضاوت‌های اجتماعی شان نشسته‌اند و دلشان می‌خواهد زنی که معناد است، کارتن خواب است و احیاً بار ماری جنسیتی را به دوش می‌کشد که نه‌داند شناسنامه‌اش را باید از کدام پدر طلب کند، در دورترین قبایس‌های دنیا بریزند که مبادا پس‌نگ نام این زن دلسان معصومیت زنان دیگر سرزمینشان را بگیرد. غافل از آن که این چرخه به برکت وجود مرد معنادی که در گوشه دیگری از شهر در حال ترقیب یا مجبور کردن زنی دیگر به اولین تجربه مصرف مخدر است ادامه می‌یابد و تا زمانی که زن‌های این سرزمین دارای حداقل‌های انتخاب



حرف از زنان که به میان می‌آید زمین و زمان پر می‌شود از ادعاهای پر و درشت اجتماعی که گاهی دلسان می‌خواهد یک زن را لایق دارست قزلی درحال اجرا لاناختن ببینند و گاهی ترجیح می‌دهند قاضی اقصای شهرشان یکی از محضرباشی باشد که خیلی از دردهایشان را می‌فهمد. در این مجال اما نه صحبت از شغل‌های زنانه و مرده‌اند، نه از لباس‌هایشان و نه حتی از زنانی که به خرم اشتیاق تشویق نیم والیبالی سرزمینشان تویج می‌شوند. اینجا صحبت از تلخی و زاری است به ناگهی بی‌خامی و به خامن‌سوزی اعتیاد وقتی نام زنی را به دوش می‌کشد.

دخترانشان آموخته‌اند که چطور آنگه بگویند چطور تسلیم قدر تنهایی خشونت‌دنیایی بیرون نشوند. بی‌شک این راه طولانی است و طاقت‌فرسا و پر است از امیدها و ناامیدی‌هایی که قرار است پهلوی پهلوی هم بازآیند کارتن خوابان این شهر زندگی کنند

امنیّت و پناه نیابند، این چرخه ادامه خواهد یافت و فرزندان این سرزمین در کنار خیابان‌های شهرشان از مارتان ممتازشان متولد می‌شوند و معلوم نیست که فردا قرار است به آغوش امن کدام‌مادر پناه ببرند. خوب بود، ایلمیوند. سات‌سرنهایی برای بی‌ناهی این زنان ششاید نخستین گام برای تربیت نسلی باشد که مادرانشان کارتن خواب بودند. دخترانشان آموخته‌اند که چطور نمانند و چطور تسلیم قدر تنهایی خشونت‌دنیایی بیرون نشوند. بی‌شک این راه طولانی است و طاقت‌فرسا و پر است از امیدها و ناامیدی‌هایی که قرار است پهلوی پهلوی هم بازآیند کارتن خوابان این شهر زندگی کنند و به این امیدباشان را به‌صیح برسانند که در شیبی از شب‌های این شهر، بیرون زنی در خیابان‌های ترس و بی‌ناهی «طلوع» خورشید را تجربه کنند.



طوری که همدیگر را گم نکنند. بسن راه خودرو «آرزو» و «امیرحسین» مشکل پیدا می‌کند. اما اینها می‌خواهند ادامه دهند، تعلیمی به‌مانند ندارند خودرو خود را گوشه‌ی یکی از خیابان‌های تهران پارک می‌کنند و سوار خودرو دیگری می‌شوند که خوشبختانه ۲ جای خالی دارد. «هانی» به راه دارد از کارفرمای مستخفرتش می‌گوید، این که صبح باید ساعت ۷ بلند شده و سر کار حاضر شود، دارد به این قسمت از حرکت متصب فکر می‌کند که چطور می‌تواند بعد از ۳ ساعت از خواب بلند شود، «حسین» هم بدون غصه از دست دادن بنزین همین‌طور می‌راند و برای ما آهنگ عوض می‌کند. «فرزانه» فکر این که ممکن است دریافت شود و او را به خوشحاله راه دهند. از آن دهن بیرون گشته و «شاهین» هم به خیال خستگی اش شده خستگی‌ای که نتیجه کار معلوم برای آمده‌گردن غناها است. آنها تمام با تلفن، خودروهای دیگر باورن را چک می‌کنند و راه را به هم نشان می‌دهند، مبادا یکی از آنها جا بماند. ما ۲۵ نفر هستیم که سوار ۶ خودرو شده‌ایم بعد از طی کردن مسیر به‌طالع غریب فرج‌ان، رسیدیم اولین مکان برای پخش غذا در فرحزاد است.

همه دارند آماده می‌شوند. تلفن‌ها مدام زنگ می‌خورد. چند وانت بیرون در پارک شده است. بچه‌ها غناها را یک‌به‌یک به گروشی می‌پوشند و بسته‌بندی می‌کنند. هر کدام به گروشی می‌پوشند تا به سوار خودرو می‌شوند تا به نقاط مختلف تهران بروند. ما دقت‌بیم، غصه گروشی که می‌خواهد به دره فرج‌ان برود. «حسین» ۲۰۶ «حسین» نرسیده، «اشیانی»، «هانی» و «فرزانه» هم هستند. صندوق عقب خودرو جلیوی بی‌ای هرکدام‌مان پر است از برس‌های بسته‌بندی شده غذا ۴ خودرو دیگر جلیوی و عقب خودرو «حسین» در حال حرکت هستند.

پخش غذای مردم عادی این شهر بین کارتن خوابان تنهای تهران است. حرکتی که در بازه زمانی ۴ تا ۱۱ صبح صورت گرفته است.

دیگر نیازی به دنیای پر شور و شرم ندارد. تنها چیزی که از دنیای ما برداشته‌اند یک کارتن است. آنها، به راحتی برجم تنهایی‌شان را روی هر سطحی برافراشته می‌کنند. در مورد آدم‌هایی حرف می‌زنم که لقب کارتن خوابی را بدک می‌کنند. لقبی که با کسر عبودیتی‌نا، جامعه‌شناسی، در کتاب «جامعه‌شناسی کارتن خوابی» خود آن را راسواوی یا کسالی می‌داند که आफنگاهی برای سکونت ندارند و در आफنگاه‌های عمومی روزگار می‌گذرانند. به گفته او بیشتر این افراد در محیط زندگی‌شان را پیدا می‌کنند؛ دراز کشیده به آسمان نگاه می‌کنند، به آدم‌ها به کارتن‌ها، در مورد بی‌آزارترین شهروندان این شهر حرف می‌زنم

نیمه‌های شب است. در یکی از مناطق پرت و حاشیه‌ای شهر ایستاده‌ایم. چراغ قوه‌ای که در دستم دارد را خاموش کرده‌ایم. هوا تاریک تاریک است. در میانه لجن‌ها و راه‌های شیب‌دار به سمت ۱۰ دقیقه‌گام برمی‌داریم. یک نفر به شما می‌گوید که بعد از بازگشت نباید با هم‌راهان خود دست داده و روپوشی کنید. جالوت می‌رود، سکونت ۵۰ تا ۴۰، به درای می‌رسد که ۴۰ انسان زن و مرد در هم لولیده‌اند، هر کدام دراز کشیده عادات زندگی را پیدا می‌کنند. دراز کشیده به آسمان نگاه کنند، به آدم‌ها، تک آرم‌های موجود که مربوط به منابع دولتی می‌شود - چیزی حدود ۱۰ هزار نفر از شهروندان تهران را تشکیل داده‌اند. آنچه در ادامه می‌آید داستان

میرهاشمی‌ها روزنامه‌نگار



۱۱ ادامه در صفحه ۱۱